

دانش آموز

پرتک دانش‌آموزان پایه‌های چهارم، پنجم و ششم ابتدایی

شماره‌ی پیدریبی ۳۲۱
۱۶ صفحه • ۲۹۰۰۰ ریال

ماهنامه‌ی آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی
دوره‌ی سی و نهم • سال ۱۳۹۹

داستان:

من، فقط، من

مهارت:

بازباله‌ها چه کنیم؟

ولادت حضرت علی (ع)
و روز پدر مبارک





تولد حضرت علی (ع) و روز پدر، عید بزرگ مبعث پیامبر اسلام (ص)، تولد امام حسین (ع) و امام سجاد (ع) و ولادت حضرت عباس (ص) بر شما مبارک. روز درخت کاری و روز ملی شدن صنعت نفت گرامی باد.



اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

در این شماره می خوانیم:

- | | |
|----------------------------------|---------------------|
| ۸ بشقاب من | ۱ وکیل مدافع درختها |
| ۱۰ بازباله‌ها چه کنیم؟ | ۲ شعر |
| ۱۲ آشنایی با حیوانات در پارک آبی | ۳ کوچه فرعی خلوت |
| ۱۴ آدم فهمیده و خرس با شعور | ۵ من، فقط، من |
| ۱۵ اطمینان خاطر! / زبان مادری | ۷ عید مبعث |
| ۱۶ ایستگاه بچه‌ها | |

وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی



● خوانندگان رشد دانش‌آموز شما می‌توانید قصه‌ها، شعرها، نقاشی‌ها و مطالب خود را به مرکز بررسی آثار بفرستید.

● نشانی مرکز بررسی آثار: تهران، صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۶۷
تلفن: ۰۲۱-۸۸۳۰۵۷۷۲

نشانی دفتر مجله

تهران، ایرانشهر شمالی، پلاک ۲۶۶

رایانامه

daneshamooz@roshdmag.ir

تلفن دفتر مجله

۰۲۱ - ۸۸۸۴۹۰۹۵

صندوق پستی

۱۵۸۷۵ / ۶۵۸۹

- ▶ ماهنامه‌ی آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی
- ▶ برای دانش‌آموزان پایه‌های چهارم و پنجم و ششم ابتدایی
- ▶ دوره‌ی سی و نهم، سال ۹۹، شماره‌ی ۶
- ▶ شماره‌ی پی در پی ۳۲۱
- ▶ مدیر مسئول: محمد ابراهیم محمدی
- ▶ سردبیر: مرجان فولادوند
- ▶ کارشناس داستان: جعفر توننده‌جانی
- ▶ کارشناس شعر: بابک نیک‌طلب
- ▶ کارشناس طنز: سعیده موسوی‌زاده
- ▶ مدیر داخلی: ندا نورمحمدی
- ▶ مدیر هنری: کورش پارسائزاد
- ▶ طراح گرافیک: مهدیه صفائی‌نیا
- ▶ ویراستار: مرضیه طلوع
- ▶ تصویرگر جلد: طوی علی‌نژاد
- ▶ چاپ و توزیع: شرکت افست



وکیل مدافع درخت‌ها!

قصه‌ی درخت بخشنده را خوانده‌اید؟ چه خوب! نخوانده‌اید؟ پس آب دستتان است بگذارید زمین و بروید به نزدیک‌ترین کتابخانه یا کتابفروشی چون در خطر از دست دادن یکی از زیباترین قصه‌های دنیا قرار دارید!

این داستان یکی از واقعی‌ترین و مهم‌ترین داستان‌های دنیاست. ما به درخت‌ها وابسته‌ایم بدون آن‌ها نمی‌توانیم نفس بکشیم. عکس‌های این صفحه تزئینی نیست! کار گروهی از بچه‌ها در کشورهای مختلف است که تصمیم گرفته‌اند به جای درخت‌ها حرف بزنند. کاش شما هم زبان درخت‌های شهر یا روستایتان باشید. کاری کنید تا همه صدایشان را بشنوند. شما هر جا که هستید می‌توانید وکیل مدافع دوستان سبزتان باشید!

مرجان فولادوند



درخت بخشنده

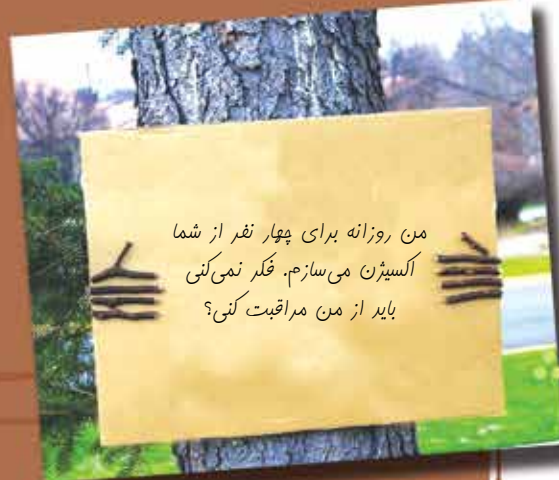
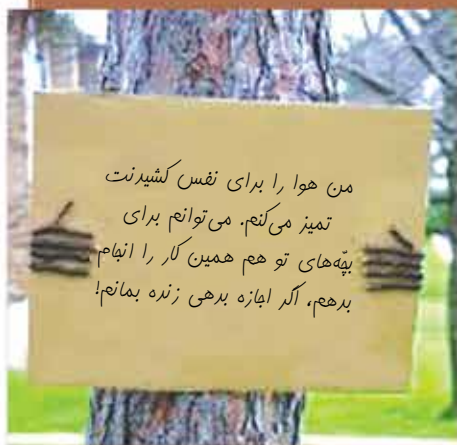
نویسنده:

شل سیلوراستاین

مترجم: رضی هیرمندی

ناشر: کانون پرورش فکری

کودکان و نوجوانان





عطر نو

ولادت امام حسین (ع) مبارک
با ماه شعبان آمده
امروز میلاد شما
حتی بهاری تر شده
حال و هوای شهر ما

حس می کنم هر شاخه را
عطر گلی پر کرده است
زهرای برای باغها
یک عطر نو آورده است

وقتی که پیغمبر تو را
در دست زهراس دیده است
گلبرگ دستان تو را
باجان و دل بوسیده است

• اکرم السادات هاشمی پور

نهای کوچک

چقدر ناز و کوچکی
چقدر دوست دارم
به من اجازه داده ای
که در زمین بکارم

گیاه جان! تو می شوی
از این به بعد، مال من
چه شاعرانه می شود
دوباره حس و حال من

برای شاخه های تو
گل و پرنده می کشم
ترانه های جیک جیک
صدای خنده می کشم

شبیبه شعر تازه ای
تو را ادامه می دهم
نهای کوچکم! به تو
شناسنامه می دهم

• سمیه تورجی



• تصویرگر: نسترن عنبری



کوچه فرعی خلوت!

• کبرا بابایی • تصویرگر: سحر خراسانی

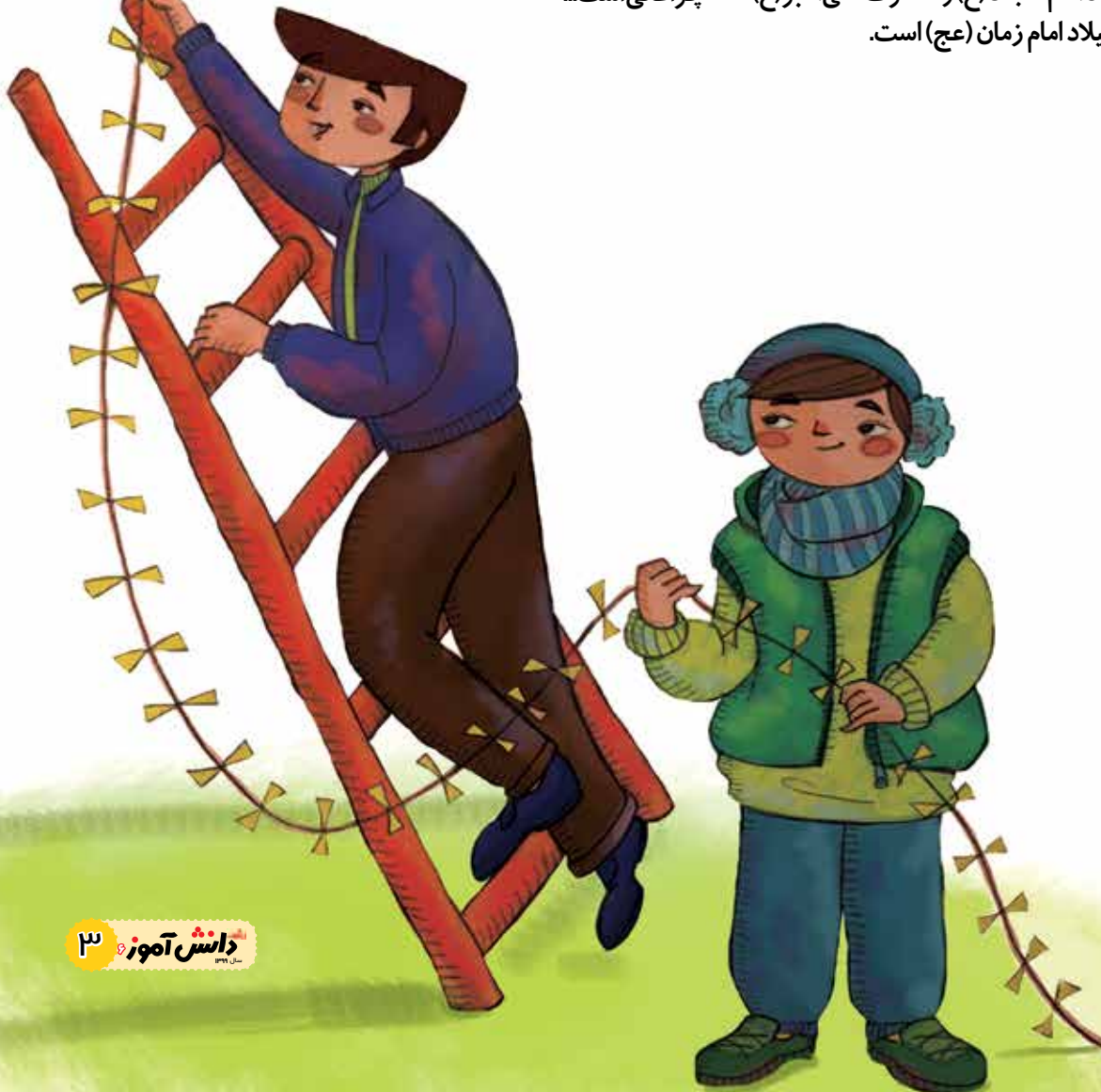
کوچه‌ی ما، یک کوچه‌ی فرعی کوچک است. توی کوچه‌ی ما فقط سه تا خانه هست. خانه‌ی آخر، درست جایی که کوچه‌مان بن‌بست می‌شود، خانه‌ی ماست.

هر سال ماه شعبان، محله‌مان عوض می‌شود. همه دست‌به‌کار می‌شوند تا به خاطر عیدهای این ماه، محله را قشنگ‌تر کنند. با ریشه‌های رنگی، پرچم، فانوس... سردر همه‌ی خانه‌ها چراغانی می‌شود.

هر سال، فقط کوچه‌ی بن‌بست ماساکت و تنهامی‌ماند. آن‌هم توی ماه شعبان که پر از تولد و عید است! تولد امام حسین(ع)، تولد حضرت ابوالفضل(ع)، تولد امام سجاد(ع) و حضرت علی‌اکبر(ع). بعد هم نیمه شعبان که میلاد امام زمان(عج) است.

بچه‌ها دارند یک ریشه پرچم رنگی را توی کوچه می‌بندند.
فکری به ذهنم می‌رسد... بچه‌ها را خبر می‌کنم... باید امسال کاری کنیم.

... کوچه‌ی ما خلوت است. کوچک است. فقط سه تا خانه دارد. از پنجره بابا را می‌بینم. توی کوچه که می‌پیچد، گیج می‌شود. می‌ایستد و با تعجب به اطرافش نگاه می‌کند. به ریشه‌های کوچک لامپ... به پرچم‌ها... به فانوس... کوچه ما هم چراغانی است...







من، فقط، من

• عباس جهانگیریان • تصویرگر: میثم موسوی

بشوریم، چه برسد به اینکه واترپلو بازی کنیم! مامان نسرین که به شک افتاده بود، گفت: «حالا بگذار بادبز نیم ببینیم چی می شه.» جهانگیر توپ سبز را از دست عرفان قاپید و توپ قرمز را به زور گذاشت توی دستش، ولی زود پشیمان شد و دوباره سبز را داد به عرفان.

مامان نسرین طاقت نیاورد و تشر زد: «چیکار می کنی؟ توپ، توپ است، سبز و قرمز ندارد. باد که کردیم تصمیم بگیر کدام را می خواهی.»

مامان نسرین تلمبه را آورد. جهانگیر توپ قرمز را گرفت جلو و گفت: «اول مال من را باد بزن.»

مامان نسرین باحوصله شروع کرد به باد کردن توپ. کم کم رنگ های مختلف توپ ظاهر شدند. هر گوشه یه رنگی بود.

توپ ها که باد شدند، جهانگیر دوباره آن ها را عوض کرد، اما وقتی احساس کرد توپ قرمز بزرگ تر است، سبز را داد و قرمز را گرفت! عرفان با خوشحالی روی توپ سبز دست کشید، توپ را بغل گرفت و به حیاط رفت تا با بچه های همسایه بازی کند. جهانگیر به حیاط نرفت. چانه اش را چسباند به توپ و نشست کنج هال خانه.

جهانگیر با دلخوری گفت: «به توپ من کم باد زدی!» مامان نسرین غرید: «به هر دو تا توپ به اندازه باد زد، دست از سرم بردار، خسته ام کردی! من از کجا بفهمم چقدر باید باد بزنم که توپ تو بزرگ تر بشود؟ تو می خواهی بازی کنی حالا بزرگ تر نباشد چی می شود؟»

- ولی توپ من بااید بزرگ تر باااا!

مامان نسرین عصبی و کلافه داد زد: «بس کن بچه! آخر چرا تو برای هر چی این قدر حرص می زنی؟ چرا فقط خودت را می بینی؟»

مامان نسرین که از بازار آمد، هر دو پسرش جهانگیر و عرفان به جان کیف و ساک افتادند و همه چیز را ریختند بیرون. داخل ساک و کیف همه چیز بود به جز اسباب بازی و خوراکی. جهانگیر گفت: «برای ما چیزی نخردی؟»

مامان نسرین گفت: «پول کم آوردم، فقط توانستم دو تا توپ برایتان بخرم.» و آن ها را نشان داد.

جهانگیر لب و لوجه اش افتاد پایین.

- مثلاً این توپه؟

- فعلاً نیست، بعداً که با تلمبه باد کنی، می شود توپ.

جهانگیر، دو توپ باد نشده ی قرمز و سبز را توی دست هایش مچاله کرد و با اعتراض گفت: «با این ها که نمی شود فوتبال بازی کرد، این ها باد کنکه!»

مامان نسرین به خانه ی به هم ریخته اشاره کرد و گفت: «این قدر غر نزن بچه! یک بار هم بیا بگو دستت درد نکند مادر. می بینی که یک کوه کار ریخته سرم. این ها باد کنک نیست، جدیده...»

جهانگیر آن ها را پرت کرد زمین و گفت: «نمی خواهم، نمی خواهم.» مامان نسرین رفت تو آشپزخانه و نالید: «می خواهی بخواه، نمی خواهی نخواه. آدم همیشه که پول برای خرید همه چیز ندارد، به برادرت نگاه کن! چیزی بیاوری می گوید دستت درد نکند، بیاوری می گوید خسته نباشی. دو سال هم از تو کوچک تر است.»

جهانگیر گفت: «خب این ها را می دادی توپ پلاستیکی می خریدی، مگه ما نی هستیم که باد کنک خریدی؟»

مامان نسرین گفت: «آقایی که این ها را فروخت گفت، هم توپ والیبال است، هم بسکتبال و هم فوتبال.»

جهانگیر موزیانه پوزخندی زد و گفت: «کلک زده، این توپ واترپلو است! ما اینجا آب درست و حسابی نداریم دست و صورتمان را

مامان بزرگ و خاله، خیلی تو را لوس کرده‌اند. هر چی خواستی برایت تهیه کردند. همه‌اش هم می‌گویی من من... خسته شدم از من‌هایت.»
 جهانگیر انگار از این گوش می‌گرفت و از آن گوش می‌داد بیرون!
 - خواهش می‌کنم مامانی، فقط دو تا پیس دیگرا!
 مامان از سر ناچاری چند بار دیگر پدال تلمبه را کوبید و توپ بیشتر باد شد. جهانگیر گفت: «باد بزن، بازم بیش تر باد بزن...»
 مامان گفت: «بسه دیگه! از خر شیطان بیا پایین بچه! دست بردار از سرم. برو حیات تا من هم به کارهایم برسم، می‌بینی که چقدر کار ریخته سرم!»
 جهانگیر نگاهش به انبوه کارهای انجام‌نشده‌ی وسط پذیرایی و آشپزخانه افتاد.

صدای شادی عرفان و بچه‌های همسایه از حیاط شنیده می‌شد:
 «شوت کن عرفان! بزن عرفان! یک گل دیگه بزن... گللیلیلیلیلی!»
 جهانگیر توی درگاهی آشپزخانه با دماغ کج و لب‌ولوجه آویزان نشسته و به توپش خیره شده بود. مامان نسرین زیرچشمی نگاهش می‌کرد و حرص می‌خورد. جهانگیر که احساس کرد مادرش حاضر نیست بیش تر از این به توپ باد بزند، خودش دست‌به‌کار شد. سوزنی تلمبه را در جای مخصوص روی توپ قرار داد، پا روی پدال تلمبه گذاشت و شروع کرد به باد زدن، پیس، پیس، پیس... اما هر چی می‌گذشت توپ کوچک تر می‌شد! صدای اعتراض بلند شد: «بین مامانی هر چی باد می‌زنم، کوچک تر می‌شود!»

مامان نسرین طاقت نیاورد، از کارش تو آشپزخانه دست کشید و آمد سراغ جهانگیر: «خب معلومه که کم می‌شود! تو سوزنی تلمبه را برعکس زدی به توپ! بده به من ببینم.» مامان سوزن تلمبه را جابه‌جا کرد. پایش را روی پدال تلمبه گذاشت و باد انداخت به جان توپ!
 «پیس پیس پیس... بسه؟»

- نه مامانی بازم بزن. توپ من باید از همه بزرگ تر باشد!
 - این هم یکی دیگه کافی است؟
 - نه بزن. گفتم که می‌خواهم توپم...

جهانگیر از پنجره نگاهی به حیاط انداخت تا اندازه توپ عرفان را ببیند. نگاهی به حیات داشت و نگاهی به توپش. باید توپش بزرگ تر از توپ عرفان به چشم می‌آمد. اندازه‌ی توپ جهان بخش را توی دست‌هایش مجسم می‌کرد و از مامان نسرین می‌خواست بازم باد بزند: «بزن، بزن آها به پیس دیگه، نه دو پیس دیگه...»

مامان کلافه شده بود. حوصله سر و کله زدن نداشت. می‌دانست فایده‌ای ندارد. پایش را از پدال برداشت و ادامه داد. جهانگیر هم نگفت کافی است. مامان نسرین آن قدر پا کوبید تا صدای گوش خراشی در هوا طنین انداخت و تکه‌های توپ در اطراف پراکنده شد!

جهانگیر، زانو زد و خیره شد به تکه‌های رنگی توپ که هر کدامش به گوشه‌ای افتاده بودند. عرفان و دوستانش حیاط خانه را روی سرشان گذاشته بودند: «پاس... پاس خوبه، خوبه، گللیلیلیلیلی، عرفان متشکریم، عرفان متشکریم...»





عید مبعث!

• کبرا بابایی • تصویر گر: سحر خراسانی

هر روز با صدای مامان و عزیز بیدار می شوم.

فَهُوَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

مامان صبح‌ها به عزیز، قرآن خواندن یاد می‌دهد. عزیز قبل از این که من به دنیا بیایم، چند سالی رفته مدرسه‌ی آدم‌بزرگ‌ها؛ اما هنوز سوادش آن قدر زیاد نیست که راحت قرآن بخواند.

مامان می‌خواند. من هم بی‌هوا، زیر لب تکرار می‌کنم. عزیز سعی می‌کند از روی قرآن بخواند. سعی می‌کند همه‌ی کلمه‌ها را درست ادا کند.

می‌گویم: «با رادیو قرآن بخوانید، راحت‌تر نیست؟»

عزیز جواب می‌دهد: «می‌خواهم آیه‌ها را با چشم خودم ببینم و

با زبان خودم تکرار کنم.»

امروز عید است. عید مبعث. صبح که بیدار می‌شوم، صدای عزیز رانمی‌شنوم. یادم می‌آید که مامان خانه نیست. این روزها کارش آن قدر زیاد است که گاهی مجبور می‌شود شب‌ها هم توی بیمارستان بماند. عزیز نشسته روی صندلی. قرآن را گذاشته روی پایش و آرام ورق می‌زند.

تلویزیون روشن است و مسجد را نشان می‌دهد.

سلام می‌کنم و صورتم را می‌شویم. کنار عزیز می‌نشینم و

می‌گویم: «بیایید امروز باهم قرآن بخوانیم.»

یک سوره کوچک را انتخاب می‌کنیم: **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ...**

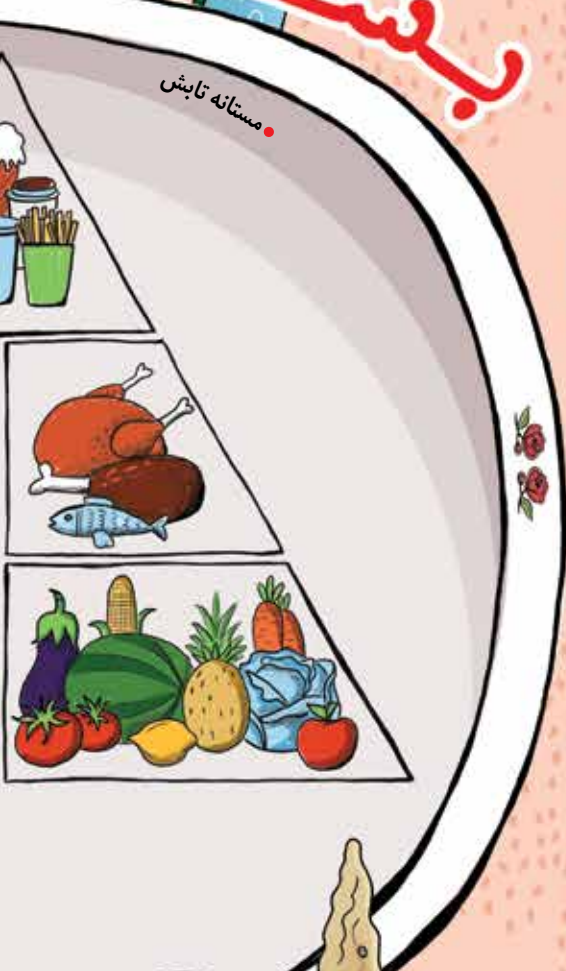
من می‌خوانم. عزیز کلمه‌ها را با دقت می‌شنود، می‌خواند و چند بار تکرار می‌کند. بابا هم که بیدار شده به کمکمان می‌آید.

صدای زنگ را می‌شنوم. می‌دوم به طرف در. حتماً مامان است...





بشقاب



بشقاب من باید چه شکلی باشد؟ شکل گربه با خال‌های زرد و بنفش؟ یا راه‌راه سبز و صورتی؟ نه خیر! منظورم از «بشقاب من» طرح جدیدی است که جایگزین «هرم غذا» شده! ای بابا ماجرا پیچیده‌تر شد! بگذارید از یک جای دیگر شروع کنیم! احتمالاً دور و برتان بزرگ‌ترهایی را دیده‌اید که همیشه کنارشان به جای بشقاب میوه و تخمه یک ظرف از قرص و کپسول‌های رنگارنگ است و کلی کارهای جالب و باحال را نمی‌توانید انجام بدهند، چون کمر یا پا یا جای دیگر از بدنشان درد می‌کند؟ کلی خوراکی‌های خوش مزه را نمی‌خورند،

چون برایشان خیلی بد است؟

خب «بشقاب من» دقیقاً برنامه‌ای است که به شما می‌گوید چه چیزهایی را بخورید تا وقتی هم سن و سال آن‌ها شدید همچنان سالم و سر حال بتوانید بدوید و بازی کنید و البته چیزهایی که دوست دارید را هم بخورید!

مطمئنم شکل مثلث وسط صفحه را قبلاً هم دیده‌اید. این همان هرم معروف است که نشان می‌دهد از هر ماده‌ی غذایی باید چه قدر بخوریم. مثلاً سبزیجات بیشتر و نان و برنج و... کمی کم‌تر و گوشت باز هم کم‌تر. خب بشقاب من هم طراحی است که می‌خواهد به شما بگوید که هر بار به بشقاب‌تان دقت کنید و حواستان به چیزهایی که می‌خورید باشد؛ البته اگر می‌خواهید تا صد سالگی خوب و خوش و سالم زندگی کنید!

بشقاب من و سه نکته‌ی اساسی!

به بشقاب‌ت نگاه کن!

نکته اول: تنوع، مقدار و ارزش غذا را بشناس. اگر قرار است میوه بخوری یک ماه فقط سیب یا یکدفعه سه کیلو میوه نخور!

نکته دوم: چربی حیوانی (مثل کره) کم‌تر، نمک کم‌تر و شکر اضافه کم‌تر! این یعنی تو تا صد سالگی می‌توانی هر از گاهی غذایی با چربی حیوانی، نمک یا شکر اضافه بخوری، ولی فقط هر چند وقت یک‌بار، نه هر روز و در هر وعده! عادت سالم خوردن را از بچگی شروع کن.

نکته سوم: از تغییرات «کوچک» شروع کن تا آهسته آهسته به این شیوه عادت کنی و از سلامت و حال خوبی که به تو می‌دهد، لذت ببری.



گروه‌های غذایی زیر ذره‌بین

پیام شماره ۱: میوه کامل بخور؛ خام، تازه، منجمد، خشک، پخته شده و آبمیوه‌ی خالص فرقی نمی‌کند.

پیام شماره ۲: سبزیجات متنوع بخور؛ قبل از این که صورتتان را کج و کوله کنید و با لب‌های آویزان بگویید سبزی دوست ندارید، بهتر است بدانید که سبزی‌ها انواع و اقسام دارند و منظورم فقط سبزی پخته‌ی بی‌نمک نیست! (🤢) به‌عنوان مثال شما با خوردن یک پیترزای سبزیجات خانگی یا املت قارچ یا اسفناج هم می‌توانید بعضی از ویتامین‌های مورد نیازتان را تأمین کنید. همیشه منتظر نباشید مامان یا بابا برایتان همه چیز را آماده کنند! خودتان سبزیجات و میوه‌هایی که دم‌دست دارید را با هم قاطی‌پاتی کنید و سالادهای هیجان‌انگیز درست کنید!



• تصویر گران: سام سلماسی، مهدیه صفائی‌نیا

پیام شماره ۳: شما گاهی نان می‌خرید؟ خب شاید بتوانید به بهتر شدن غذای خانواده کمک کنید! پس زحمت بکشید و گاهی توی صف بایستید و نان سنگک یا جو بخرید! چرا؟ چون نصف نان و غلات مصرفی روزانه باید سیوس‌دار باشد.



پیام شماره ۴: تا جایی که می‌توانید ماست و شیر کم چرب بخورید (اگر شما گاهی خرید می‌کنید، حواستان به این موضوع باشد) البته که ماست پرچرب، خوش‌مزه‌تر است، اما فقط گاهی نه همیشه. یادتان باشد پنیر خامه‌ای، کره و خامه، چربیشان بالا و کلسیم‌شان پایین است. به همین خاطر هم خیلی به آن‌ها دل نبندید! با خوردن شیر دچار دل‌درد می‌شوید؟ علتش کمبود یک آنزیم خاص است که باعث می‌شود بدن بعضی‌ها نتواند از قند شیر یا همان لاکتوز به درستی استفاده کند. اگر جزو این عده هستید، به جای اینکه کلاً لبنیات را کنار بگذارید، شیر بدون لاکتوز، شیر سویا و ماست و کشک بخورید. در ضمن یادتان باشد که لبنیات علاوه بر کلسیم، مقداری از پروتئین مورد نیاز روزانه ما را تأمین می‌کند. پس می‌شود با لبنیات دوپینگ کرد؟ نه، مصرف زیاد لبنیات هم چاق‌کننده است، هم شما را از بقیه‌ی گروه‌های غذایی محروم می‌کند و گاهی هم مقدار زیاد کلسیم، جلوی جذب آهن و... را می‌گیرد. اینجا هم مثل هر جای دیگری تعادل حرف اول را می‌زند.

پیام شماره ۵: برای دریافت پروتئین تنوع را رعایت کن؛ پروتئین‌ها انواع و اقسام مختلفی دارند، اما اگر بخواهیم یک دسته‌بندی کلی داشته باشیم، می‌توانیم آن‌ها را به دو دسته بزرگ پروتئین حیوانی مثل گوشت، مرغ، ماهی و تخم‌مرغ و گیاهی مثل حبوبات تقسیم کنیم که بهتر است در هفته، ترکیبی از انواع این غذاها را انتخاب کنیم و برای اینکه ارزش غذایی که می‌خوریم بالاتر برود یا دو نوع پروتئین گیاهی را با هم ترکیب کنیم مثل عدس‌پلو و یا پروتئین گیاهی و حیوانی را با هم مصرف کنیم، مثل انواع کوکوها.

بازباله‌ها چه کنیم؟



زباله‌های ما کجا می‌روند؟ توی سطل آشغال! البته! اما هیچ وقت به بعد از آن فکر کرده‌اید؟

• بهنوش خرم‌روز • تصویر گر: مجید صالحی



واقعیت تلخ و مهم این است که زباله‌های ما هیچ‌جا نمی‌روند! فقط ممکن است کمی از ما دور شوند! چرا؟ چون ما فقط یک کره‌ی زمین داریم! و همه با هم روی آن زندگی می‌کنیم. همین حالا، همین الان رشته کوه‌هایی از زباله هر روز از یک جایی سر در می‌آورند؛ حتی ته اقیانوس‌ها هم پر از زباله است! به زودی همه‌جا پر از زباله می‌شود! (😞) البته اگر کاری نکنیم.

۱ زباله تولید نکنیم!

اولین و مهم‌ترین قدم این است که زباله تولید نکنیم. در دنیا گروه‌هایی تشکیل شده‌اند که سعی می‌کنند تولید زباله خود را به صفر برسانند، در فارسی به آن می‌گوییم، پسماند صفر.

- به جای خریدهای بسته بندی، مثل انواع حبوبات بسته بندی، فله‌ای و در ظرف‌های خودمان خرید کنیم.
- شوینده‌ها را فله‌ای بخریم و حتی از انواع خانگی و سالم استفاده کنیم، مثلاً مخلوط سرکه، نمک و جوش شیرین یک پاک کننده قوی و سالم است.
- به جای دستمال کاغذی، از دستمال پارچه‌ای استفاده کنیم و آن را بشوییم.
- به جای سفره و ظرف یک‌بار مصرف، سفره را پاک کنیم و ظرف‌ها را بشوییم.
- لباس اضافی نخریم، لباس‌ها هیچ‌وقت بازیافت نمی‌شوند و خیلی پیش می‌آید که حیوانات تکه‌های پارچه را قورت بدهند و بعد جانشان را از دست بدهند. اگر لباسی را نمی‌خواهیم، به کس دیگری بدهیم تا از آن استفاده کند، یا آن را تغییر بدهیم یا از آن دستمال آشپزخانه و گردگیری بسازیم، یا این که برای پر کردن عروسک پارچه‌ای و بالشک از آن استفاده کنیم.

۲ نذاریم زباله‌هایمان شیرابه تولید کنند

وقتی زباله‌های تر را در سطل یا کیسه زباله بیندازیم، آب راه می‌افتد که به آن شیرابه می‌گویند. این آب، مواد سمی یا عفونی و آلوده بقیه زباله‌ها را در خودش حل می‌کند و طبیعت را آلوده می‌کند.

- زباله‌های تر، شامل پوست میوه، پسماند سبزیجات، پوست تخم مرغ، تفاله چای و دمنوش و ... را اگر در نزدیکی شما دام زندگی می‌کند، به عنوان خوراک به آن‌ها بدهید.
- پسماند غذاهای قابل استفاده و سالم را برای حیوانات و پرند‌های خیابان بگذارید.
- اگر می‌توانید، پسماند تر را جایی پهن کنید تا خشک شود. (یا دست کم آن را در سبد بریزید تا آب آن کاملاً کشیده شود و بعد خشک شده آن را دور بریزید.)



۳ بازیافت، بازیافت، بازیافت!

موادی که بازیافت می‌شوند را از هم جدا کنید: شیشه، فلز، ظرف های پلاستیکی، کاغذ. می‌توانید از نزدیک‌ترین غرفه‌های بازیافت شهر خودتان بپرسید که در شهر شما چه موادی مجزا از هم بازیافت می‌شوند.



۴ مراقب باشید زباله‌های شما موجودی را آزار ندهد!

- نگذارید زباله آن‌قدر بماند که بدبو شود.
- زباله‌هایتان را جایی نگذارید که سایر همسایه‌ها ناراحت شوند.
- اگر در زباله‌هایتان شیشه شکسته، قوطی لبه فلزی، یا سوزن و مانند آن هست، آن‌ها را در چند لایه کاغذ روزنامه پیچید و دور آن چسب نواری بزنید. این‌طوری دست کسانی که زباله‌ها را جمع می‌کنند، زخمی نمی‌شود و برای حیواناتی مثل گربه که در زباله‌ها دنبال غذا می‌گردند هم خطرناک نیست.
- اگر ظرف ماست، قوطی کنسرو یا ظرفی که بوی خورده‌ی می‌دهد در زباله‌هایتان هست، آن را له کنید. چون ممکن است حیوانی در جستجوی غذا سرش را داخل ظرف ببرد و در آن گیر کند.



۵ زباله‌های دوران بیماری

در زمان‌های بیماری (مخصوصاً وقتی مثل بیماری کرونا واگیر دار باشد) ممکن است لازم باشد از ماسک و دستکش استفاده کنید. باید حواستان خیلی جمع باشد که آن‌ها را هر جایی نیندازید، چون باعث انتشار بیماری می‌شود.

- خوب است که به جای دستکش، عادت کنید زود به زود دست‌های خود را بشویید.
- ماسک خود را هرگز توی خیابان رها نکنید و حتماً آن را در سطل در بسته بیندازید، چون اگر آلوده باشد، باد آن را به همه جا می‌برد و ماسک ما می‌تواند خیلی‌ها را بیمار کند.





آشنایی با حیوانات در پارک آبی!

قسمت دوم

• نرگس جاجرودی

گشتی در پارک ملی دریاچه ارومیه

باور می کنید دریاچه ارومیه ۱۰۲ جزیره ی کوچک و بزرگ دارد؟ این جزیره ها در کنار هم پارک ملی دریاچه ارومیه را تشکیل می دهند و کلی حیوانات مهم و زیبا و کمیاب در آن ها زندگی می کنند. در شماره ی قبل درباره ی گوزن ها، پلنگ ها و قوچ و میش وحشی این جزیره ها حرف زدیم. این بار بیاید درباره ی بعضی پرندگان جزیره های دریاچه ارومیه صحبت کنیم.



فلامینگو

ما پرنده های مهاجر دریاچه ارومیه هستیم. مردم ارومیه ما را دوست دارند، چون آمدن ما نشانه ی زنده بودن دریاچه است.



عقاب طلایی

من نامم را از پرهای طلایی و برنزی سر و پشت گردنم گرفته‌ام. وقتی در آسمان مشغول پرواز هستم، بال‌هایم حرکت خیلی کمی دارد و با اینکه پرهایم قهوه‌ای تیره است، از دور به نظر سیاه می‌آیم.

اردک سرسفید

خب از اسمم پیداست که سرم سفید و زیباست، اما این زیبایی با نوک آبی‌رنگم چند برابر شده است. البته نوک آبی‌رنگ مخصوص اردک‌های نر است. اردک‌های ماده نوکی تیره با نواری کشیده بر روی گونه‌هایشان دارند.



پلیکان سفید

شاید در داستان‌های قدیمی نام مرغ سقا یا همان پلیکان سفید را شنیده باشید. ما پرنده‌های مهاجر دریاچه ارومیه هستیم که در صورت مناسب بودن شرایط آب و هوایی برای گذراندن زمستان به دریاچه مهاجرت می‌کنیم.





آدم فغمیه و خرس با شعورا!

• احمد اکبر پور • تصویر گر: سام سلماسی

و این از همه بدتر:
 «چوب به دست خرس دادن آسان است، اما
 پس گرفتنش مشکل است.»
 واقعاً اگر چوب دست خودمان بیفتد پس می‌دهیم؟
 و این‌ها هم نمونه‌های دیگر:
 مَشک را به خرس دادند تا بدوزد، آن را عوض
 مزدش خورد.
 از ترس به خرس می‌گوید دایی.
 با خرس کشتی گرفتن کار گفتار است.
 کسی که مهمان او خرس باشد، دانه‌ای در انبارش
 نمی‌ماند
 -تمام شد؟
 -بله قربان
 -خب بیا جلو که می‌خوام بخورمت!
 -ولی من چه گناهی دارم؟ من با این ضرب‌المثل‌ها مخالفم.
 - بله البته! اما من عاشق عسلم و تو هم عین عسل شیرینی!



ریشه‌ی لجبازی ما با بعضی از حیوانات زبان‌بسته، شاید به خاطر چهارتا
 لگد و جفتک و دو تا عرعر بی‌موقع باشد، ولی با خرس بیچاره که جز در
 کتاب‌ها و تلویزیون او را ندیده‌ایم، عجیب است.
 مثلاً: «اگر به خرس تعارف کنی، می‌رود بالای مجلس می‌نشیند.»

خب، توقع داریم خرس با این هیکل ورزشکاری برود ته مجلس کنار
 چهارتا حیوان نیم‌وجبی؟ انصاف هم خوب چیزی است!!

-درست میگی، خوشم اومد.

-بیخشیدشما؟

-من به این گنده‌ای! نمی‌بینی مگه؟ پوووووووفاااا پووووو!

-به‌به! مخلصم جناب خرس بزرگوارااا! بفر ما بید بالای مجلس! منم همین
 دم در ادامه‌ی مطلب را می‌نویسم.

-بنویس پسر جان! فقط عجله کن که کار دارم.

-چشم! اطاعت می‌کنم قربان هیکل تون!

بله داشتم می‌گفتم؛ مثلاً:

«برادر خرس، شکمش است.»

مگر برادر آدمیزاد چیز دیگری است؟

-آفرین! یه چیزایی حالت همیشه!

-خواهش می‌کنم. خدا از بزرگی کم‌تون نکنه.

یا مثلاً:

«به خرس گفتند حرف بز، گفت: پووووو.»

انگار ایشون باید میومیو می‌کرده!

-پوووووفااا! مگه آدمیزاد که این‌همه حرف میزنه ما چیزی گفتیم؟

- نه خیر قربان.

-ولی کارت که تموم شد، کارت دارم.

-چشم قربان!

یا این یکی:

«هزار و دو نمایش خرس، فقط سر یک گردو است.»

اصلاً مگه ایشون گردو می‌خوره؟ مگه کلاغه؟

-آفرین!

-ممنون، حالا جناب خرس خودمونیم‌ها، نمایش تون سر چیه؟

-پووووووووف، برای گردو

اظمینان خاطر!

- عید زاکانی
- انتخاب و باز نویسی: مریم اسلامی

مردی با پسرش از بیابانی عبور می کرد. ناگهان پسرک در چاه افتاد.
پدر روی چاه خم شد و فریاد زد: «پسرم! به جان بابا قسم بخور که جایی نمی روی!
پسرک قسم خورد.»
پدر گفت: «حالا خیالم راحت شد. می روم ریسمانی بیاورم تا نجاتت بدهم.»



زبان ملاری!

- سعیده موسوی زاده
- جمله های او پر از قلط
- مثله بی نوادها برایه من پیامکی گذاشته
- اصلن او توجیحی به متنه خود نداشته
- با زبانه فارسی چرا قریبه است
- با زبانه مادری
- فینگیلیش تایپ میکند، «تنکیو فرند من. کیف کن
- از این نوآوری!!»

BisAVaDhaA



ایستگاه بچه‌ها

• رویا صادقی - کبری بابایی
یک نقاشی، یک نکته



در هر شهری که زندگی می‌کنید موضوع‌های زیادی برای نقاشی کشیدن وجود دارد.



دینا مالکی ۱۲ ساله از اراک



امیر حسین قبادی ۱۰ ساله از تهران مدرسه شهید قربانی مطلق

امیر حسین به میوه فروش کنار خیابان توجه کرده و دینا به میوه فروشی که مغازه دارد! راستی بچه‌ها امیر حسین نقاشی‌ها را در کاغذ جدایی کشیده، دورشان را قیچی کرده و آن‌ها را روی کاغذ رنگی سبز و بزرگی چسبانده است.



مهسا مطیعی ۱۰ ساله از شهری دهبستان آل پاسین



آیدا محمدی ۱۰ ساله از شهری دهبستان آل پاسین

آیدا و مهسا به موضوع مهمی توجه کرده‌اند. آلودگی هوا! حالا از شما می‌خواهم به شهری که در آن زندگی می‌کنید، با دقت نگاه کنید. یک موضوع جالب پیدا کرده، بکشید و آن را برای ما بفرستید.

حالا من از شما می‌خواهم به شهری که در آن زندگی می‌کنید با دقت نگاه کنید. یک موضوع جالب پیدا کرده بکشید و آن را برای ما ارسال کنید.



شما هم رابع به موضوع زیر نقاشی کنید و برای ما بفرستید:

با فکر و خلاقیت خودتان، با استفاده از نقش‌ها، تکه چسبانی و اگر دوست داشتید گوش یا آبرنگ، درباره‌ی پرندگان (کوچ آن‌ها، غذا و دوستی با آن‌ها) نقاشی بکشید و برای ما بفرستید.



روژین خدادادی ۱۰ ساله از مشهد

روژین موضوع قشنگی را برای نقاشی‌اش انتخاب کرده. یادمان باشد که حیوانات و پرندگان در برف به سختی غذا پیدا می‌کنند. پس پشت پنجره برایشان کمی خرده نان یا دانه بریزید.





اسباب بازی های فکری و خلاق ذهن شما را قوی تر می کند

شرکت صنایع آموزشی پیشرو در تهیه و تولید تجهیزات آموزشی و کمک آموزشی



Children Learn by Playing

“بازی پژوه”

عرضه کننده تخصصی
اسباب بازی های علمی و خلاق

www.eeshop.ir
All rights reserved for E.E.I. company

کودکان با بازی می آموزند

بیابیر جنگل بسازیم!

• تصویر گر: نگین حسین زاده



اگر دلتان می‌خواهد یک جنگل قشنگ برای خودتان داشته باشید صفحه‌ی آخر مجلات رشد دانش آموز لمسال را از دست ندهید. در هر شماره چند حیوان زیبا و درخت و برگ و ... را خواهیم داشت. از روی خط‌های مشخص شده شکل‌ها را اچبی کنید و روی یک مقوا بچسبانید و از روی نقطه‌چین‌ها شکل را تا بزنید یک ماکت زیبای کاغذی از حیوان خواهید داشت. منتظر شماره‌ی بعد باشید با جانورها و درخت‌ها، بوته‌ها و حتی کوه و رود به خانه‌های شما بیاییم تا با هم در آخر سال یک ماکت زیبا از یک جنگل داشته باشیم!